هماورد فيض و غزالي در باب اسرار حج

دکتر احمد بهشتی

مقدمه

کتاب «احياء العلوم» 1 ابو حامد محمد بن محمد غزالي طوسي، هم داراي فوايد و مزايا بود و هم مشتمل بر عيوب و نقايص؛ چرا که هم مي ‌ توانست رهگشاي فوز و سعادت باشد و هم مشتمل بود بر حکايات خرافي صوفيه و احاديث مجعول و مکذوب و منسوب به ساحت مقدس نبويّه و هم تهي بود از روايات صحيح و آموزندة اماميّه و از همه شگفت ‌ آورتر اين ‌ که، يکي از مباحث آن، در بارة آداب وجد و سماع بود که مذهب ائمّة بزرگوار و عالي ‌ مقدار اهل بيت (هم) از آن برکنار است.

از آنجا که غزالي به گفتة خودش در کتاب «سرّ العالمين»، 2 در اواخر عمرش گرايش به تشيع پيدا مي ‌ کند، بر فقيه و محدّث و عارف و فيلسوفي چون مولا محسن فيض کاشاني گران آمد که با قلم شيوا و بيان رساي خويش، به تهذيب و تکميل کتاب «احياء العلوم» غزالي نپردازد و پيوستن او را به جمع علماي اماميه گرامي ندارد و قدمش را خير مقدم نگويد.

غزالي همان است که از اشاراتش در بعضي از آثار خود استفاده مي ‌ شود: پيش از آن که مستبصر شود، زمينة فکري و ذهني مساعدي داشته است. بنا به نوشته ‌ اش در کتاب «المنقذ من الضلال» هنگامي ‌ که از وي مي ‌ پرسند: حنفي است يا شافعي؟ اعلام مي ‌ دارد که در عقليات، پيرو برهان و در شرعيات، پيرو قرآن است و از ابوحنيفه خطي و از شافعي براتي دريافت نکرده 3 و هم در مقدمة احياء چنين آورده که احاديث نبوي را به سر و ديده، قبول کرده و از صحابه، بعضي را گرفته و بعضي را گذاشته و آن ‌ چه از تابعين رسيده، حجيتي ندارد؛ چرا که آن ‌ ها بر وي امتيازي ندارند. 4

از چنين شخصيتي، با آن همه استقلال فکري، جز اين انتظار نيست که سرانجام هدايت شود و صراط مستقيم امامان معصوم را پي ‌ گيرد. فيض به پاس آن انقلاب دروني به تهذيب احيايش نشست.

فيض سه خدمت بزرگ به غزالي و کتابش کرد:

ـ نخست؛ روايات و احاديث مجعول و خرافات صوفيه را حذف کرد.

ـ دوم؛ روايات صحيح اهل بيت (هم) را ـ که بهتر از هر چيز هدف غزالي را در باب تهذيب نفوس تأمين مي ‌ کرد ـ بر آن افزود.

ـ سوم؛ به جاي آداب سماع و وجد ـ که ساخته و پرداختة درويشان و خانقاهيان است و روح مذهب اهل بيت عصمت و طهارت (هم) از آن بيزار است ـ مباحثي مربوط به آداب معيشت و اخلاق نبوت و آداب شيعه و اخلاق امامت، سامان داد و اسمي با مسمّا بر کتاب نهاد: « المحجّة البيضاء في تهذيب الاحياء ». 5

طرح مسأله

حج، از ارکان اسلام، بلکه تمام اسلام و کمال دين است و هر کس آن را به جا نياورد، خواهد يهودي بميرد و خواهد نصراني.6

خداي متعال فرمود:

( وَ لِلهِ عَلَي النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعالَمِينَ ).7

«و براي خدا، حج آن خانه، بر عهدة مردم است [البته بر] كسي كه بتواند به سوي آن راه يابد و هر كه كفر ورزد، يقيناً خداوند از جهانيان بي‏نياز است.»

مي‌توان گفت: عباداتي که واجب عيني است، بر سه قسم است:

الف) عبادات يوميه؛ مانند نمازهاي پنجگانه.

ب) عبادات ساليانه؛ مانند روزة ماه رمضان، زکات و خمس.8

ج) حج، که عبادت عمر است.9

در اهميت و عظمت حج همين بس که حقيقت آن، کوچيدن بندگان به سوي مولا و فرود آمدن آن‌ها در خانة پرودرگار توانا و نشستن آن‌ها بر سر سفرة ضيافت خداوندگار يکتا و استقرار آن‌ها در حرم امن دادار بي‌همتاست.10

از ديدگاه غزالي، بسيار شايسته است که تحت سه عنوان دربارة حج بحث شود:

ـ فضايل حج، مکه، کعبه و ارکان و شرايط وجوب آن.

ـ اعمال ظاهري حج، از آغاز سفر تا بازگشت به وطن.

ـ آداب دقيق و اسرار خفي و اعمال باطن حج.11

آن‌چه در اينجا مورد بحث ماست، قسم سوم است؛ چرا که پس از شناختن صورت اعمال حج، بايد توجه کرد که: « در هر یک از اعمال حج، سرّی است و مقصود از وی عبرتی است و تذکیری و یا یاد دادن کاری است از کارهای آخرت.» 12

آري هجرت لازم است، اگر کسي جامة مهاجرت پوشد و به سوي خدا و رسول حرکت کند و سرانجام بميرد، مزد و پاداشش بر عهدة خداي متعال است.13 اين هجرت بر دو قسم است:

«هجرت صوري، که عبارت است از هجرت به تن، از منزل صوري به سوي کعبه يا مشاهد اوليا، و هجرت معنوي، که خروج از بيت نفس و منزل دنياست إلي الله وَ رَسُولِهِ و هجرت به سوي رسول و ولي نيز هجرت إلي الله است و مادام که نفس را تعلقّي به خويش و توجهي به انيّت است، مسافر نشده و تا بقاياي انانيت در نظر سالک است و جدران شهر خودي و اذان اعلام خود خواهي مختفي نشده، در حکم حاضر است، نه مسافر و مهاجر».14

از منظر عرفان امام خميني در کتاب «جهاد اکبر» :

«تمام صفات وارستة انساني، در انقطاع کامل اِلي الله نهفته است و اگر کسي بدان دست يافت، به سعادت بزرگي نايل شده است، لکن با کوچکترين توجه به دنيا محال است انقطاع إلي الله تحقق يابد.»15

«تمام احکام آسماني و آيات باهرات الهي و دستورات انبياي عظام و اولياي کرام؛ از جمله حج، بر طبق نقشة فطرت و طريقة جبلّت بنا نهاده شده و تمام آن‌ها داراي دو مقصد است؛ يکي استقلالي؛ يعني توجه دادن فطرت به کمال مطلق و شؤون ذاتيّه و صفاتيّه و افعاليّة او و ديگري عرضي و تبعي است؛ يعني متنفّر ساختن فطرت از دنيا و طبيعت.»16

حقيقت و باطن حج، انسان را از دنيا و طبيعت دور مي‌کند. از نظر امام خميني(قده) ، طبيعت «امّ النقائص و الأمراض» است و بسياري از دعوت‌هاي قرآني و مواعظ الهي و نبوي ووَلَوي و طاعات و عبادات، براي رهايي از آن و رسيدن به کمال مطلق است.17

از ديدگاه امام صادق(ع) هر کس حَجّت الاسلام را به جا آورد، گره آتش را از گردن خود مي‌گشايد و هرکس دو حج کند، تا روز مرگ، در خير و سعادت و نيکي است و هر کس سه حجّ پياپي کند؛ خواه بعد از آن حج کند يا حج نکند، به منزلة کسي است‌که همه‌ساله حج کند.18

امام علي(ع) براي چند کس ضمانت بهشت کرده است: يکي از آن، هر کسي است که در سفر حج از دنيا برود.19

از ديدگاه آن حضرت، خداي متعال حج را وسيلة امتحاني بزرگ و سخت و آمادگي کامل قرار داد، تا سبب رحمت و رسيدن به بهشت گردد. سختي‌هاي حج براي اين است که تکبر از دل‌ها ريشه کن شود و فروتني جايگزين گردد.20

گام ‌ هاي نظري و رواني

کارهايي‌که انسان انجام مي‌دهد، هدفمند و داراي غايت است. حتي همان کارهايي که عبث و بيهوده ناميده مي‌شود نيز بدون غايت نيست. همين کارها نيز هدفمند است. منتهي بايد توجه داشت که هدف، ممکن است عقلاني و متعالي و ممکن است نفساني و حيواني باشد. به اين قسم مي‌گويند: عبث و بيهوده.

حج نيز بيرون از اين دو قسم نيست؛ چرا که ممکن است براي تجارت و کسب شهرت و سير و سياحت باشد و ممکن است براي قربت و از روي خلوص نيت و به منظور کسب علوّ رتبت و منزلت باشد.

بنابراين، بايد ديد حاجي در درون خود، چه مراحلي بايد طي کند که حجّي ابراهيمي و مناسکي محمدي به جاي آورد.

1. حج را بايد فهميد

خداي متعال علت دوستي مسيحيان واقعي را با مسلمانان، اينگونه بيان کرده است که برخي از آن‌ها دانشمند و راهب‌اند و تکبر و گردن کشي نمي‌کنند.21

راهبان از مردم فاصله مي‌گرفتند و بر قلة کوه‌ها ساکن مي‌شدند، تا از لذات دنيا فاصله گيرند و با خداي خود مأنوس شوند.

هنگامي که از پيامبرخدا(ص) دربارة رهبانيت و سياحت پرسيدند، رهبانيت را به جهاد و حج، و سياحت را به روزه تفسير کرد و اعلام داشت که خداي متعال به جاي رهبانيتِ پيشينيان به امتش جهاد و حج داده است.22

خداي متعال کعبه را شرافت بخشيد و آن را خانة خود ناميد.23 او سرزمين مکه را حرم خانة خود و عرفات را پيشگاه يا جلوخان آن ساخت و آن چنان حرمت و قداست حرم را پاس داشت که شکار حيوانات و کندن گياه و درختِ آن را ممنوع کرد.

آري حرم جايگاهي است که زائران پادشاه مطلق از راه‌هاي دور، خسته و کوفته در آن‌جا گرد مي‌آيند تا به محضرش بار يابند و دربرابر جلال وعظمتش خاضع و خاشع گردند.

اين مسافران خسته و کوفته اعتراف دارند که او در زمان و مکان نمي‌گنجد و جز او کسي را سزاوار ربوبيت نمي‌شناسند و جز در پيشگاه او پيشاني عبوديت بر خاک نمي‌سايند.

به خاطر تقويت خضوع و خشوع و بندگي است که آن‌ها را به کارهايي وا مي‌دارد که هم نامأنوس است و هم عقل‌ها از درک معاني آن‌ها عاجز و ناتوانند.

اينجا انگيزه‌اي جز فرمان برداري و محرّکي جز سرپردگي و غايتي جز کمال تسليم و نهايت بندگي، حاکم نيست.

در اين وادي خضوع و خشوع و در اين ميدان دلدادگي، که خاکيان هم نشين عرشيان مي‌شوند، عقل زميني را جايگاهي و خرد غير قدسي را پايگاهي نيست. آري آن‌‌جا محکمة عشق است.

عقل آن جا برف بود و آب شد.

آن چه عقل مي‌شناسد، طبيعت آدمي به آن متمايل است. اين تمايل، پشتوانة امر و برانگيزندة انسان به کوشش و تلاش است و اين نمي‌تواند انسان را بر قلّة کمال و انقياد و تسليم نشاند؛ ولي از آن‌جا که عقل را در وادي مناسک عاشقانة حج راهي نيست، حالت ويژة رقّيت و عبوديّت وتسليم و سرسپردگي در انسان متجلّي مي‌‌شود وبه‌همين جهت‌است‌که مي‌گويد: «لَبَّيکَ بِحَجَّةٍ تَعَبُّداً وَ رِقّاً» ؛ حال آن که در نماز و عبادات ديگر، چنين نيست.

حکمت خداوندي و عنايت پروردگاري، نجات و وارستگي انسان و گسستگي قيود و وابستگي‌ها را اقتضا مي‌کرد تا در مسير انقياد و بندگي کامل و گذشتن از منيّت و فناي در عبوديت قرار گيرد و از متقضاي طبيعت و اخلاق دنيوي ـ که دنيا را هدف مي‌گيرد ـ و اخلاق اخروي ـ که نجات از دوزخ و دخول بهشت را مي‌جويد ـ خلاصي يابد و به اخلاق الهي متخلّق شود و از خدا جز خدا نخواهد و با تمام وجود به پيشگاهش زمزمه کند که: «چون تودارم، همه دارم، ديگرم هيچ نبايد.»

رسيدن به چنين مرحله‌اي با عبادات متعارف روزانه و ساليانه، ممکن نبود؛ بلکه عبادتي ديگر مي‌طلبيد از مقوله‌اي برتر و آن عبادت حج بود که در همة عمر يک بار واجب مي‌شود.

اگر نفوس بشري و قلوب مشتغل به فوايد عقلايي عبادات، از افعال شگفت آور حج تعجب مي‌کنند، به خاطر اين است که از اسرار دل باختگي و از راز و رمز سر سپردگي و عبوديّت محض غافل‌اند.

آري حج را اينگونه بايد فهميد.

فهم و ادراک، مقدمة علمي هر فعل اختياري است و خود مشتمل است بر تصور فعل و تصديق به فايدة آن.

اگر انسان حج را آنگونه که هست تصور کند و ماهيت عبادي آن را جداي از ماهيت ساير عبادات تميز دهد و فوايد و الا و بي‌همتاي آن را بشناسد و از رازها و رموز و اسرار بي‌بديل آن مطلع شود، گويي به وجود ادراکي حج نايل شده و لبي از آن ترکرده است.

کسي که تشنه است، همين‌که آب را تصور و به فايدة آن تصديق کرد، نخست به وجود ذهني سيراب مي‌شود. آنگاه مي‌کوشد که به وجود خارجي، نيز سيراب گردد.

حاجي نيز با تصوّر حج و تصديق به فايدة آن، نخست به وجود ذهني حاجي مي‌شود، سپس مي‌کوشد که در عالم خارج و به وجود خارجي نيز حاجي شود.

2. شوق از فهم پديد مي ‌ آيد

اگر شناخت حقيقت حج مقدمة علمي است، شوق به حج مقدّمة انفعالي است؛ چراکه نفس آدمي تحت تأثير کامل قرار مي‌گيرد و شوق زيارت خانة عتيق دوست، بي‌قرار و بي‌آرامش مي‌کند.

کسي‌که از عمق جان و از کنه روان کعبه را خانة معشوق و حرم را کوي محبوب شناخته، مي‌داند که به سوي خدا مي‌رود و آگاه است که براي زيارت او مي‌شتابد.

آري، آن‌که به زيارت خانة دوست مي‌رود، بايد بداند که در آن‌جا، به جز ميعاد ظاهري و به جز ميقات خاکي، ميعادي ديگر و ميقاتي برتر دارد. ميعادش ديدار وجه الله و ميقاتش رسيدن به لقاء الله است. پس بايد اسباب ديدار و مقدمات لقاء را فراهم کند و مشتاقانه، طريق وصول را با پاي تن و بال و برجان بپيمايد و هيچ شاغلي او را از هدف بازندارد.

هرکس به هرکه و به هرچه عشق مي‌ورزد، به تمام متعلّقات او نيز عشق مي‌ورزد. کعبه بيت الله است. اين بيت، معشوق بالذات و مطلوب بالأصاله نيست؛ ولي چون خداي متعال به آن شرافت بخشيده و دو پيامبر پدر و پسر را مأمور کرده که آن را براي طواف کنندگان و معتکفان و راکعان و ساجدان طاهر کنند.24 مورد علاقة هر خداجويي است علي‌رغم اين‌که حاجيان بي‌معرفت خانه را مي‌جويند، او صاحب خانه را مي‌جويد و شتابان و زمزمه کنان مي‌گويد:

حاجي به ره کعبه و من طالب ديدار او خانه همي ‌ جويد و من صاحب خانه

عارف فرهيخته و خدا جوي دل شيفته، از عمق جان و روانش فرياد مي‌زند و اين نغمة روح انگيز را به آهنگي ملکوتي در ناي قلب گشادة خويش مي‌دهد:

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

کسي که به هستي عشق مي‌ورزد؛ چرا که از اوست، چرا به کعبه عشق نورزد که معشوق به آن شرافت بخشيده و به آن گفته است: خانة من؟! همين تشريف خدايي و همين تکريم خدايگاني، به تنهايي براي برانگيختن شوق زيارت، کفايت مي‌کند؛ ولي حاجي با معرفت و پويندة راه شهود و رياضت و دل‌باختة لقاء و رؤيت، مي‌داند که چه پاداش‌ها در حج نهفته است و از همه بالاتر، لقاء الله و رؤيت جمال بي‌مثال دوست است.

حج، خوان گسترده‌اي است که هرکسي با هر اشتهايي از سرآن خوان سير بر مي‌خيزد.

آن‌که دنيا مي‌خواهد، کوته فکر است؛ ولي به دنيايش مي‌رسد و در آخرت بي‌بهره است.25

آن‌که دنيا و آخرت و نجات از دوزخ را مي‌جويد، همّتي برتر دارد و صد البته که او نيز به مرادش مي‌رسد.26

اما آن که حجي برتر مي‌کند و دنيا و ما فيها را پشت سر انداخته و بهشت و دوزخ را ناديده انگاشته و در فراق يار طاقتش به طاق رسيده و ناله کنان مي‌گويد: «گيرم بر عذابت شکيبايي کنم، بر فراقت چه کنم؟! و گيرم با حرارت آتش دوزخت کنار بيايم، چگونه خود را محروم از کرامتت بنگرم؟!»27 چه کند؟!

پس نبايد پرسيد که غرض و مقصود از اعمال حج چيست؟!

آن‌ها که سؤال مي‌کنند، «از غفلت ايشان بُوَد از حقيقتِ کارها؛ که مقصود از اين، بي‌مقصودي است و غرض از آن، بي غرضي است، تا بندگي بدين پيدا شود و نظر وي جز به محض فرمان نباشد و هيچ نصيب ديگر ـ عقل را و طبع را ـ بدان راه نباشد تا آنِ خود، جمله اندر باقي کند که سعادت وي اندر پستي وي است تا از وي جز حق و فرمان حق هيچ چيز نماند.»28

ناگفته نماند که تعبيراتي از قبيل «لقاء الله» يا «نظر به وجه الله» که در کتاب و سنت نيز آمده، ديدار عرفي و لقاي جسماني و نظر با چشم سر و وجه يا صورت ظاهري نيست؛ بلکه اين‌ها حقايقي است که جز راسخان در علم پي به راز و رمز آن‌ها نمي‌برند.29

3. عزم تالي شوق است

آخرين مقدمه از مقدمات فعليِ اختياري، عزم و اراده است. عزم و اراده را مقدمة فعلي مي‌نامند؛ چرا که اراده فعل نفس است. هر فعل اختياري ارادي است؛ ولي لازم نيست که هر فعل اختياري، ارادي باشد؛ و گرنه سر از دور و تسلسل در مي‌آورد.

با پديد آمدن اين مقدمة فعلي، حاجي به تکاپو مي‌افتد و به شوق رؤيت بصري بيت الله و رؤيت باطني وجه الله ـ اگر اهليت داشته باشد ـ از هر جا باشد، خود را به حرم مي‌رساند و در درياي موّاج زائرانِ بيت غرق مي‌شود تا شايد به خيل اندک زائران وجه الله نايل گردد؛ چرا که آن درياي معراج، حاجي واقعي نيست. به نقل کيمياي سعادت: «يکي از بزرگان... گفت: يک سال حج کردم. شب عرفه دو فرشته را خواب ديدم که از آسمان فرود آمدند، با جامه‌هاي سبز، يکي آن ديگري را گفت: داني که امسال، حاج چند کس بوده‌اند؟ گفت: نه، گفت: ششصد هزار بودند. گفت: داني که حجّ چند کس پذيرفتند؟ گفت: نه. گفت: حج شش کس پذيرفتند و من از خواب در آمدم.»30

مؤيّد رؤياي فوق، بيان امام سجاد(ع) است که به هنگام وقوف در عرفات به زهري فرمود:

«تعداد مردم را چقدر حدس مي‌زني؟ پاسخ داد: چهار هزار و پانصد هزار. همگي با اموال خود به زيارت آمده و به درگاه حق مي‌نالند. فرمود: «چقدر ضجّه‌ها و ناله‌ها بسيار و حاجي کم است!»31 زهري تعجب کرد. حضرت فرمود: صورتت را نزديک من آور. آنگاه دست بر صورتش ماليد و فرمود: بنگر، زهري مي‌گويد: ديدم همه ميمون‌اند. تنها در ميان هر ده هزار نفر يک انسان مشاهد کردم.»32

آنان‌که به عزم زيارت کوي محبوب و به شوق ديدار روي معشوق «اهل و مال و فرزند فرو گذاشتند و خطر باديه احتمال کردند و بنده‌وار قصد حضرت کردند... در اين عبادت ايشان را کارها فرمودند که هيچ عقل بدان راه نيابد.»33

آري در اين سفر پر خطرـ که وسواسان خناس به رهزني مي‌پردازند ـ آن چه هست، مفارقت اهل و وطن است و آن‌‌چه بايد باشد، مهاجرت شهوات و خُلقيات زشت و خود پرستي و خودنگري است. اين مهاجرت از بيت نامعمور ابدان، به سوي بيت معمور ارواح و فرشتگان است.

حاجي بايد بداند که عزم خود را بر امري خطير جزم کرده و بايد همة مخاطرات آن را به جان خريدار گردد. در اين راه کسي موفق و کامياب مي‌شود که از همتي عالي برخوردار باشد.

همتّ بلند دار که مردان روزگار از همت بلند به جايي رسيده ‌ اند

در اين راه بايد نيت انسان، خالص و تنها لِوَجهِ الله باشد. بايد کوشيد که از ريا ـ يعني خودنمايي ديداري ـ و سُمعه ـ يعني خود نمايي شنيداري ـ کاملاً به دور بود.

هر کسي ـ به ويژه حاجي ـ بايد بداند که در بارگاه معشوق مطلق و در آستان حضرت حق، تنها قصد و عملي پذيرفته است که خالص باشد.

چه زشت و ناروا و چه ناسپاسي و بي‌پروا و چه بي‌ارزش و بي‌بهاست که شخص رويش به بارگاه مَلِک مطلق و دلش متوجه کلبة دنيا پرستان بي‌روح و بي‌رمق باشد!

روي به محراب نمودن چه سود

دل به بخارا و بتان طراز!

ايزد ما وسوسة عاشقي

از تو پذيرد، نپذيريد نماز؟

حاجي مي‌خواهد از اين خاکدان فاني بگذرد و در عالم جاودان و فضاي روحاني گام نهد. پس جا دارد که از همة تعلّقات بگذرد و تمام شواغل را از خود دور کند و دل از هر چه جز اوست، برکند و قبل از آن که به موت اضطراري بميرد، خود را به موت اختياري بميراند و اعلا را با ادنا معامله نکند که معامله‌اي است بر زيان و داد و ستدي است که هم براي دنيا و هم براي عقبا سراسر خسران. موت اختياري چيزي نيست جز حيات حقيقي و همان حيات طيبي که قرآن کريم و فرقان حکيم از آن خبر داده است.34

به جان بمير و به دل زنده گرد و دائم مان

که جان زنده دلان را ز مرگ نايد باک

حاجي بايد به چشم دل بنگرد و به گوش جان بشنود که سفر حج «بر وجهي بر مثال سفر آخرت نهاده‌اند که در اين سفر، مقصد «خانه» است و در آن سفر، «خداوند خانه». پس، از مقدمات و احوال اين سفر، بايد که احوال آن سفر ياد گيرد. چون اهل و دوستان را وداع کند، بداند که اين بدان وداع ماند که در سکرات مرگ خواهد بود و چنان بايد که پيشين35 دل از همة علايق فارغ کند. پس بيرون شود، چنان که اندر آخر عمر، دل از همة دنيا فارغ کند و گرنه سفر بر وي منغّص بود.36

در روايتي از پيامبرخدا(ص) نقل شده که: «هر کس دنيا و آخرت را مي‌‌خواهد، بايد رهسپار سفر زيارت کعبه شود.»37

فيض در شرح آن مي‌گويد: «علت اين است که در اين سفر، از راه تجارت به مال، هم از راه عبادت، مقام و از راه تجارب، کمال و از راه تعارف و معارفه، جمال و از راه تفنّن، نزاهت و از راه تقرّب به خدا، ثواب و پاداش، حاصل مي‌شود.»38

4. قطع علايق

اکنون که حاجي از نردبان فهم و شوق بالا آمد و گام بر پلّة عزم نهاد، وقت آن است که قبل از آغاز مناسک حج، به قطع علايق پردازد؛ يعني ردّ مظالم کند و به توبة خالص پردازد و خود را از همة گناهان بپيرايد.

او بايد بداند که هر يک از مظالم، به سان يکي از علايق و هر يک از علايق، به سان طلب کاري است که گريبانش را گرفته و بر سرش فرياد مي‌کشد که کجا مي‌روي؟! آن پروردگار عالميان و آن پادشاه پادشاهان که رهسپار بارگاهش و عازم زيارت کوي و ديارش شده‌اي، همان است که در خانة خويش فرمانش را ضايع کرده و دستوراتش را زير پا نهاده‌اي! چگونه به خود اجازه مي‌دهي که با اين همه تعلّقات و با اين همه کدورات که ظاهر و باطنت را فرو پوشيده، به محضرش بشتابي و او تو را بار دهد و دست رد به سينه‌ات نزند؟!

اکنون اگر از همّتي عالي و نيّتي متعالي برخورداري و اگر به قبول زيارت خود اميدواري، بايد اوامرش را اطاعت کني و مظالم را بازگرداني و از همة گناهان توبه کني و دل را از توجه و التفات به آن‌چه پشت سر انداخته‌اي، بازداري و روي دل به جانب او آري. بايد بداني که اگر روي دل به غير او داري، اين حج تو حج نيست.

حج تو آن‌گاه حج است که همان‌گونه که روي سر به سوي کعبه داري، روي دل به سوي صاحب کعبه داشته باشي. اگر غير از اين باشد، هيچ بهره‌اي جز خستگي و کوفتگي و تلف مال و طرد از درگاه معبود، نخواهي داشت.

بايد چنان دل را از وطن برکني که گويي جلاي وطن کرده‌اي و هرگز به آن باز نمي‌گردي.

آري، اگر حاجي اينگونه به قطع تعلّقات توفيق يابد، حالتي پيدا مي‌کند که گويي از اين جهان مهاجرت کرده و در جهان باقي تولدي نو يافته است. او اگر در باديه سير مي‌کند، «بايد بداند که بادية قيامت درازتر و هولناک‌تر است و آن‌جا به زاد، حاجت بيشتر است و چون هر چيزي که به زودي تباه خواهد شد، با خود برنگيرد ـ که داند که با وي بنماند و زاد باديه را نشايد ـ همچنين هر طاعتي که به ريا و تقصير آميخته باشد، زاد آخرت را نشايد.»39

او بايد وصيت نامة خود را بنويسد؛ چرا که مسافر و کالايش در معرض زوال است و تنها چيزي بي‌زوال و بر دوام است که ارادة حق بر بقا و دوامش تعلّق يافته است.

هنگامي‌که علايق دنيوي را قطع مي‌کند، بايد به ياد لحظاتي باشد که به خاطر سفر آخرت، قطع همة علايق مي‌کند؛ چرا که دير يا زود، نوبت آن سفر مي‌رسد و سفر حج، نوعي آمادگي براي اين سفر است.

آخرت، قرارگاه همگان و سرانجام همة جهانيان است. مبادا که حاجي از آن سفر پرخطر غافل شود و خود را به ظواهر دنيا مشغول سازد؛ چنان که اهل دنيا به ظاهر زندگي دانايند و از آخرت ـ که باطن زندگي است ـ غافل. 40

امام ششم(ع) از پيامبر اعظم(ص) نقل کرده است که: «حج، يکي از دو جهاد است ـ و آن جهاد افراد ضعيف مي‌باشد ـ و ضعفا ما هستيم.»

هيچ عملي جز نماز برتر از حج نيست. در حج، نماز هست، ولي در نماز حج نيست.41

فيض در توضيح حديث ياد شده، جهاد را دو قسم کرده است: جهاد دشمن ظاهر در ميدان نبرد و جهاد دشمن باطن؛ يعني نفس؛ چرا که نفس از ناراحتي بدني و هزينه‌هاي مالي گريزان است. در حديث آمده است که بزرگترين دشمن آدمي نفس اوست. اين جهاد، جهاد اکبر است. رهبر بزرگ اسلام، پس از بازگشت از يکي از جنگ‌ها فرمود: از جهاد اصغر به سوي جهاد اکبر آمديم. از اين رو، حج يکي از دو جهاد ناميده شده است. مقصود از ضعفا کساني است که امکانات جنگ با دشمن ظاهري براي آن‌ها فراهم نيست و امامان ما چنان بودند؛ چرا که دشمنان ظاهري دو قسم‌اند: يک قسم آن‌هايند که مدّعي اسلام‌اند؛ ايشان بسيارند و جنگ با آن‌ها با نبودن عدّه و عُدّه ممکن نيست. قسم ديگر کفارند که جنگ با آن‌ها تحت فرمان زمامداران جسور ممکن بود. اينان اهل جهاد اسلامي نبودند.42

گام ‌ هاي عملي و بدني

تا اينجا سخن دربارة طي مراحل قلبي و دفع موانع دروني بود. اکنون سخن دربارة کارهايي است که حاجي بايد انجام دهد؛ آن هم به گونه‌اي که حج را آن گونه که بايد و شايد لمس کند و مبادا که سرگرم ظواهر گردد و از روح پر فتوح اعمال ـ چه آن‌هایي که مقدمه است و چه آن‌هایي که ذي المقدمه ـ بازماند:

1. برداشتن توشه و هزينة سفر

مهم‌اين است که توشة سفر و هزينة اين راه پرخطر حلال باشد و حاجي خود را از حرص و آز بپيرايد و در پي حداکثر نباشد، بلکه به حداقل قناعت ورزد.

در اين مرحله بايد به ياد سفر خطرناک‌تر آخرت باشد که سفري است طولاني و توشة آن سفر، تقوا و پرهيزکاري است و هيچ توشه‌اي ديگر در آن مسافرت مفيد فايده نخواهد بود.

همان طورکه در سفر حج، برخي از توشه‌ها در معرض ضايع شدن و از دست رفتن است، در سفر آخرت نيز، توشة اعمال ممکن است با شائبة ريا و سمعه و تقصيرات و قصورات، ضايع و تباه گردد.43

آري «چون زادِ راه از همة نوع‌ها ساخته کند و همه احتياطي به جاي آرد... و چون هر چيزي که به زودي تباه خواهد شد، با خود برنگيرد.... همچنين هر طاعتي که به ريا و تقصير آميخته باشد، زاد آخرت را نشايد.»44

2. سوار بر مرکب

حاجي بايد خداي را سپاس گويد که نعمت مرکب را برايش فراهم کرده تا با مشقّتي کمتر و رنجي سبک‌تر، راه پرفراز و فرودِ کوي دوست را بپيمايد.

او بايد بينديشد که در سفر آخرت، مرکبش تابوت است؛ چرا که سفر حج، موازي سفر آخرت است. آيا خود را چنان مي‌نگرد که گويا برجنازه‌اش نهاده و به سوي گورستانش مي‌برند؟! چرا نينديشد که گويي مرده يا مرگش نزديک است و از وطن مألوف به سوي وطن نامألوف مي‌گريزد و از ديار الفت، در ديار غربت سکونت مي‌گيرد؟!

چرا باور نکند که گويا سوار شدنش برجنازه، قبل از سوار شدنش بر جَمّازه و مقدم است بر نشستنش در سيّاره و طيّاره؟!45

حاجي دل باخته و معتمرِ بي‌قرار و دل شيفته «چون بر جمازه نشيند، بايد که از جنازه ياد آرد که به يقين داند که مرکب وي، اندر آن سفر، آن خواهد بود و باشد که پيش از آن که از جمّازه فرود آيد، وقت جنازه در آيد، بايد که اين سفر وي چنان بود که زاد آن سفر را بشايد.46

3. جامة احرام

هنگامي‌که حاجي جامة احرام تهيه مي‌کند، بايد به ياد کفن و پوشيدن قطعات آن باشد؛ چرا که با نزديک شدن به خانة دوست، دو جامة احرام را مي‌پوشد وممکن است سفرش ناتمام بماند و ناگزير شود که از جامه‌هاي احرام بيرون آيد و جامه‌هاي کفن بپوشد. او همانگونه که بيت الله را در لباسي ديگر و در زِيِّ وارستگي و برتر، زيارت مي‌کند، خداي را هم در سفر مرگ، با پوششي غير از پوشش دنيا، ديدار مي‌کند و چقدر، پوشش حاجيان با پوشش مردگان همانند است؟! نه لباس مسافران کعبه دوخته است و نه لباس مسافران آخرت.47

آري، هنگام پوشيدن جامه‌هاي احرام، نوبت وابستگي سپري گشته و نوبت وارستگي فرا رسيده است.

«چون جامة احرام راست کند، تا چون نزديک رسد، جامة عادت بيرون کند و اين، در پوشد ـ و اين دو ازار سپيد بود ـ بايد که از کفن ياد کند که جامة آن سفر نيز مخالف اين جهان خواهد بود.» 48

4. وداع وطن و هم وطن

حاجي بايد در لحظة وداع وطن و بستگان و اهالي وطن بداند که اين سفر، سفر الي‌الله است و با سفرهاي دنيوي فرق‌هاي بسيار دارد. او بايد توجه کند که کجا مي‌رود و چه مي‌جويد و به ديدار که مي‌رود؟ او به همراه هزاران زائر، راهي کوي پادشاه پادشاهان و رهسپار ديار خداي عالميان شده است؛ همان‌ها که دعوت شدند و اجابت کردند و تشويق شدند و بر سرشوق آمدند، و چون به تکاپويشان واداشتند، قطع علايق را وگريز از خلايق را به جان و دل پذيرفتند و به خانه‌اي روي آوردند که خدايش تکريم کرده و شأنش را بزرگ شمرده و قدرش را رفعت بخشيده و ديدار بيت را مقدمة ديدار صاحب بيت شمرده تا به لطف و عنايت او به آرزوي خود برسند و با ديدار نايل آيند و بر قلّة سعادت نشينند، و دل را به اميد وصول و قبول مشغول دارند و شيفتة اعمال ظاهري و مال و منال نشوند. بلکه به فضل محبوب اعتماد کنند و به تحقّق وعده‌هاي او اميد وار شوند و بدانند که اگر بميرند و به مقصد نرسند، اجرشان با خداست.49

و او هرگز زحمات مخلصانة بندگان را بي ‌اجر و مزد نمي‌گذارد.50

آن که دلي دارد شيفتة يار و سينه‌اي دارد مالامال از سوز و گداز و ناآرام و بي‌قرار، «چون عقبات و خطرهاي باديه بيند، بايد که از منکَر و نکير و عقارب و حيّات گور ياد آرد، که از لحد تا حشر باديه‌اي عظيم خواهد بود با عقبه‌هاي بسيار و چنانکه بي‌بدرقه از آفت باديه سلامت نيايد، همچنين از هول‌هاي گور سلامت نيابد بي‌بدرقة طاعت، و چنان که اندر باديه از اهل و وطن و دوستان تنها ماند، در گور همچنين خواهد بود».51

5 . ميقات و تلبيه و احرام

حاجي بايد به هنگام تلبيه توجه کند که معناي آن، اجابت نداي معشوق است و بايد بدان اميد «لَبَّيک» گويد که از او پذيرفته شود، نه اين‌که به او بگويند، «لا لَبَّيکَ وَ لا سَعدَيک» . او بايد ميان خوف و رجا باشد. او بايد از حول و قوة خويش تبرّي جويد و به فضل و کرم معبود دل ببندد. تلبيه آغاز کار است. اينجا پرتگاه خطر است. مباد که حاجي همين‌جا سقوط کند و تا آخر مهجور و محروم ماند. سفيان بن عيينه مي‌گويد: «امام سجاد، هنگامي که جامة احرام پوشيد و بر مرکب نشست، رنگش به زردي گراييد و براندامش لرزه افتاد و نتوانست «لَبَّيک» بگويد.

گفتند: چرا لبّيک نمي‌گويي؟ فرمود: مي‌ترسم پروردگارم به من بگويد: «لا لَبَّيکَ وَ لا سَعدَيک». همين که لبيک گفت، بي‌هوش شد و از بالاي مرکب بر زمين افتاد! او تا پايان اعمال حج، اينگونه حالاتش تکرار مي‌شد.»

ابوسليمان داراني جرأت نمي‌کرد لبّيک گويد: سرانجام بي‌هوش شد و چون به هوش آمد، گفت: خداي متعال به موسي وحي کرد که به ستمگران بني اسرائيل بگويد که يادش نکنند؛ زيرا هر ظالمي که او را ياد کند، او نيز به لعنت يادش مي‌کند. من شنيده‌ام که هر کس حج بي‌رويه کند و لَبّيک گويد، خدا به او مي‌گويد: «لا لَبَّيکَ وَ لا سَعدَيک»، مگر اين که همة حقوق را ادا کند. من ايمن نيستم که جواب رد بشنوم. حاجي بايد به وقت تلبيه توجه کند همان ندايي را پاسخ مي‌دهد که در قرآن آمده است.52

او بايد به ياد نفخ صور و برخاستن مردگان از قبور و ازدحام ايشان در عرصه‌هاي قيامت و روز نشور باشد و بداند که درآن روز، برخي مردود و برخي مقبول‌اند؛ برخي مقرّب و برخي مطرودند و برخي ميان خوف و رجا و در حالت اضطراب و اطمينان واله و سرگردانند ـ مگر نه حاجي نيز در حالتي از خوف و رجا و در ترديدي ميان بيم و اميد است و نمي‌داند که حجش به اتمام مي‌رسد يا نه و اگر به اتمام رسد، آيا پذيرفتة درگاه و مقبول بارگاه مي‌شود، يا نه؟53

حاجي بايد از جامة کدورتِ غفلت به درآيد و با جامة نورانيت عبرت، خود را متلبّس کند و بداند که «چون لبّيک زدن گيرد، بداند که اين، جوابِ نداي حق است و روز قيامت، همچنين ندا به وي خواهد رسيد. از آن هول، باز انديشد و بايد که به خطرِ اين ندا، مستغرق باشد و علي بن الحسين(ما) در وقت احرام، زرد روي شد و لرزه بر وي افتاد، و لبّيک نتوانست زد... ابوسليمان (نيز) ... لبيک نگفت، تا ميلي برفت و بي‌هوش شد!»54

آري، آن‌جا که مسندنشينان عصمت و جواهر درياي خروشان عترت، چنان‌اند که در حال احرام و به هنگام زمزمة تلبيه، سر از پا نمي‌شناسند، تکليف امثال ابوسليمان‌‌ها روشن است.

جايي که عقاب پر بريزد از پشّة لاغري چه خيزد!؟

فقيه اهل مدينه؛ مالک بن انس ـ که مذهبي از مذاهب به او منسوب است ـ در وصف صادق گلستان عترت و برافشانندة شميم جانفزاي خاندان عصمت و طهارت، مي‌گويد:

«هرگاه نام پيامبر خدا را بر زبان مي‌آورد، رنگارنگ مي‌‌گشت. سالي توفيق يافتم که با او حج کنم. همين‌که بر مرکب نشست و خواست تلبيه کند، صدايش در گلويش ماند، تا آن‌جا که نزديک بود بر زمين افتد. گفتم: اي يادگار رسول و اي زادة بتول، چاره‌اي نيست. بايد لبيک بگويي! فرمود: چگونه جسارت کنم و لبيک بگويم؟ مي‌ترسم بگويد: «لا لَبَّيکَ وَ لا سَعدَيکَ».55

6 . دخول مکه

هنگامي که حاجي وارد مکه مي‌شود، بايد توجه کند که در حرم امن الهي گام نهاده است و نبايد سرگرم تماشاي زرق و برق ظاهري و گشت و گذار بازارها و طواف فروشگاه‌ها شود.

او بايد اميداور باشد که در حرم امن الهي از کيفر و عذاب و عقاب و عتاب، مصونيت مي‌يابد و بترسد که مبادا بر بساط قريش راه ندهند و او را نوميد و سزاوار رانده شدن از بارگاه شناسند. در عين حال، همواره بايد چراغ اميد را در سينة خود روشن نگاه دارد؛ چرا که درياي لطف و کرمِ خروشان و شرافتِ کعبه بي‌پايان و طنين نالة بندگان مستجير در فضاي بيکران عالم هستي شتابان است.56

ابان بن تغلب مي‌گويد: با امام به حق ناطق، جعفر بن محمد صادق(ما) هم سفر بودم. همين که به حرم رسيديم، پاها را برهنه کرد و داخل حرم شد. من نيز چنين کردم. فرمود: هر که از روي تواضع چنين کند خداي متعال صد هزار گناهش را محو و صد هزار حسنه برايش ثبت مي‌کند و صد هزار حاجتش را برمي‌آورد.57

و باقر علوم اوّلين و آخرين و پنجمين گوهر امامت و ولايت اسلام و مسلمين فرمود: «هرکس با آرامش و وقار داخل مکه شود، گناهانش آمرزيده مي‌شود.» 58

7. ديدار بيت

هنگامي‌که چشم حيرت زدة حاجي به کعبه مي‌افتد و آتش شوق وصال در دلش شعله ور مي‌شود، بايد چنان باشد که گويي به جاي خانه، صاحب خانه را و به جاي سفره، ميزبان را تماشا مي‌کند. او بايد در آن حالت، بر اوج تعظيم نشيند و اميدوار باشد که به ديدار معشوق نايل مي‌گردد. او بايد خداي را سپاس گويد که او را به ميهماني پذيرفته و بر خوان احسانش نشانده و در صف زائرانش جاي داده است.

او بايد به ياد آورد همانگونه که حاجيان به سوي کعبه شتابانند، در قيامت نيز بهشتيان به سوي بهشت، خرامان‌اند و همان طور که در قيامت، دست رد برسينة برخي مي‌زنند و آن‌ها را از بهشت مي‌رانند، در اينجا نيز برخي رفوزه و مردودند.

در حالت ديدار کعبه نبايد از احوال آخرت و تبعات و عقبات آن غافل بود.59

کسي که وارد حرم مي‌شود، بايد غسل کند و با آرامش حرکت کند و چون وارد مکه مي‌‌شود و چشمش به بيت مي‌افتد، خداي را حمد کند. 60

8 . طواف و استلام و سعي

طواف، در حکم نماز است. در حال طواف بايد قلب انسان مالامال از شوق و محبت و خلوص و صفاي نيت باشد و بداند که اين طواف، همانند طواف فرشتگان برگرد عرش است. مقصود از طواف، طواف بدن برگرد در و ديوار کعبه نيست، بلکه مقصود، طواف دل، پيرامون ياد معشوق است که به نام او آغاز و به ياد او ختم مي‌کند.

کعبه يک سنگ نشان است که حاجي را از طواف ظاهر به سوي طواف دل مي‌برد و او را به سير و سياحت در عالم ملکوت وا مي‌دارد. طواف، گذرگاهي است که انسان را از عالم شهادت به عالم غيب مي‌برد و انسان را هم‌نشين فرشتگان مي‌کند تا به تماشاي بيت معمور نشيند.

مقصود از استلام حجرالاسود، بيعت با خدا و التزام به طاعت و بندگي است و کسي که استلام مي‌کند، بايد عزم خود را بر اطاعت جزم کند و بيعت خود را هرگز نشکند؛ چرا که به فرمايش پيامبرگرامي و رسول مکرّم: حجرالاسود، دست راست خدا در روي زمين است که با آن، با بندگان خود مصافحه مي‌کند؛ همانگونه که شخص با برادر خود مصافحه مي‌کند.61

آويختن به جامة کعبه و چسبيدن به مُلتَزَم62، براي طلب قرب و تبرک و پناه جستن از آتشِ دوزخ است.

سعي ميان صفا و مروه، همانند رفت و آمد شخص برآستان ملوک است براي اظهار خلوص در خدمت و به اميد شمول رحمت.63

آري «طواف و سعي، بدان ماند که بيچارگان به درگاه ملوک شوند، و گردِ کوشک مَلِک همي گردند، تا فرصت يابند که حاجت خويش را عرضه کنند و در ميان همي شوند و همي آيند و کسي را مي‌جويند که ايشان را شفاعت کند و اميد مي‌دارند که مگر ناگاه چشم مَلِک برايشان افتد و به ايشان نظري کند و ميان صفا و مروه بر مثال آن ميدان است.»64

9. وقوف عرفات و مشعر

در عرفات، ازدحام جمعيت و سرو صدا و رنگ‌ها و زبان‌ها و مذاهب مختلف بسيار چشمگير است. پيروان هر مذهبي از پيشوايان خود پيروي مي‌کنند. گويي صحراي عرفات صحراي محشر است و گويي امت‌هاي مختلف، پيامبران و امامان خود را دنبال مي‌‌کنند تا از شفاعت آن‌ها برخوردار شوند و همگي در حالت بيم و اميد به سر مي‌برند.

بنابراين، حاجي با مجسم کردن عرصة مخوف محشر، بايد حالت تضرّع و ابتهال پيدا کند تا در زمرة اهل رحمت قرار گيرد و اميد به قبول طاعات و عبادات در دلش تقويت شود.

عرفات، موقفي شريف و محل نزول رحمت است. اين موقف، خالي از ابدال و اوتاد و بندگان وارسته و صالحان و صاحب دلان نيست.

اگر همت‌ها هماهنگ و دل‌ها متضرّع و دست‌ها به درگاه حق بلند و گردن‌ها کشيده و ديده‌ها به سوي آسمان خيره گردد، آرزوها برآورده و رحمت نازل مي‌شود و نبايد بدگمان بود؛ چرا که گفته‌اند: بزرگترين گناه آن است که انسان در عرفات حضور يابد و گمان کند که آمرزيده نشده است. همين که عده‌اي از وارستگان در جمع حاجيان حضور دارند، بزرگترين امتياز است و مي‌توان گفت: سرّ حج همين است و به همين جهت است که پيامبر اعظم(ص) فرموده است: «الحَجُّ عَرَفَةٌ».

اگر در آن سرزمين صفا و معرفت و در آن ديار وفا و قربت، همة دل‌ها يکي شود و کارواني بي‌چند و چون از دل‌ها متوجه حق گردد، محال است که بندگان از فيض رحمت حق محروم شوند.

در مشعر، حالتي ديگر فرا مي‌رسد. اينجا مولا به بنده توجه مي‌کند؛ چرا که او را در حرم خود مي‌پذيرد. مگر نه اين است که عرفات، حرم نيست و مشعر حرم است؟

آنگاه که حاجي در عرفات بود، از حرم امن الهي طرد شده بود. اکنون که به مشعر آمده، مولا در حرم خويش پذيراي قدوم او شده است و چه لطفي از اين بالاتر و چه بنده نوازي از اين برتر!

اهل سنت، وقوف در مشعر را واجب نمي‌دانند! چرا؟!

مگر نه، در اينجا نسيم رحمت مي‌وزد و بندة سرگشته اذن مي‌يابد که وارد حرم دوست شود و در آن‌جا لحظاتي بياسايد و در آن فضاي معنوي، زير آسمان پرستاره، در دل شب به تهجّد پردازد و فضاي دل و جان را از غير خدا تهي گرداند؟!65

غزالي، نه تنها در «احياء العلوم»، بلکه در «کيمياي سعادت» خويش هم از کيمياي مشعر صرف نظر کرده و دربارة عرفه گفته است: «اما وقوف به عرفه و اجتماع اصناف خلق از اطراف عالم و دعا کردن ايشان به زبان‌هاي مختلف، به عرصات قيامت ماند که همة خلايق جمع شده باشند و هر کسي به خويشتن مشغول و متحيّر ميان ردّ و قبول.»66

10. رمي جمرات

هنگامي‌که حاجي برجايگاه رمي جمرات قرار مي‌گيرد، بايد بداند که آن‌جا، جاي اظهار رقّيت و عبوديت است. در اينجا بايد عقلانيت و نفسانيت را کنار نهاد و با ابراهيم خليل(ع) هماهنگ شد که چون شيطان او را کمين کرد تا به فتنه و شبهه‌اش بيندازد، به فرمان خداي متعال، به او سنگ انداخت و از خود دورش کرد.

ممکن است فکر کني که ابراهيم در معرض حيلة شيطان بود و او را با سنگ از خود دور کرد. من که در معرض حيلة شيطان نيستم، چرا به او سنگ بيندازم؟! ولي بايد بداني که همين خاطره، از خاطرات شيطاني است.

او به تو وانمود مي‌کند که سنگ انداختن به سوي ستون‌هاي معهود، کاري است بيهوده و عملي است بي‌معني و بازيچه‌اي بيش نيست.

اينجاست که بايد او را از خود براني و فريب وسوسه‌هاي او نخوري و براي سرکوب او، رمي جمرات را به قصد قربت و از روي خلوص نيت انجام دهي و بداني که در حقيقت، سنگريزه‌ها را به صورت شيطان مي‌زني و بدون دخالت دادن نفسانيات و عقلانيات، به امتثال امر خدا مي‌پردازي.67

آري مقصود از رمي جمرات «اظهار بندگي است، بر سبيل تعبد محض و نيز تشبّه به ابراهيم خليل(ع) که در آن جايگاه، ابليس پيش وي آمده است، تا وي را در شبهتي افکند، سنگ در وي انداخته است. پس اگر در خاطر تو آيد که: شيطان وي را پيدا آمد و مرا نيامد، بيهوده سنگ چرا اندازم؟ بدان که اين خاطر، تو را از شيطان پيدا آمده است. سنگ بينداز، تا پشت وي را بشکني که پشت وي بدان شکسته شود که تو بنده‌اي فرمان بردار باشي و هر چه تو را گويند، چنان کني و تصرف خويش در باقي کني و به حقيقت، بدان که بدين انداختن سنگ، شيطان را مقهور مي‌کني.»68

11. قرباني

قرباني وسيلة تقرّب به خداي متعال است. حاجي بايد معتقد باشد که به هر جزئي از اجزاي قرباني، جزئي از اجزاي وجودش از آتش دوزخ آزاد مي‌شود؛ بنابراين، هر چه قرباني بيشتر و اجزايش فراوان‌تر باشد، آزادي از آتش دوزخ فراگير‌‌تر است.69

خاتم پيامبران به بانوي دو جهان دستور داد که خود شاهد ذبح قرباني‌اش باشد؛ چرا که با ريخته شدن اولين قطرة خون آن، هر گناه و خطايي بخشوده مي‌شود.70

12. آخرين سخن

دربارة حج، هر چه از زيبايي‌هاي ظاهري و اسرار باطني گفته شود، کم است. «اين مقدار اشارت کرده آمد از عبرت‌هاي حج، تا چون کسي راه اين شناسد، برقدر صفاي فهم و شدت شوق و تمامي جدّ در کار، وي را امثال اين معاني نمودن گيرد و از هر يکي نصيبي برگيرد، که حيات عبادت وي بدان بود و از حد صورت کارها فراتر شده باشد.»71

با اين همه، زيبايي کلام و حسن ختام، در کلام ششمين امام همام است که بنا به روايت مصباح الشريعه دربارة اسرار بيش از هزاران هزار حج، از آن کانون اسرار و آن صاحب دانش سرشار و آن مظهر فضايل بي‌شمار نقل شده است. فيض به اين روايت تبرک جسته و آن را در پايان بحث، به عنوان «خِتامهُ مِسک» نقل کرده است.

آيا بر توصيه‌هاي دل نشين و رهنمودهاي شيرين و آهنگين آن راز دان عبادات و آن نقاد سره وناسرة طاعت، حاجي بايد دل را از هر مشاغل وحجابي پاک سازد و امورش را به آفريدگار واگذارد و در جميع حرکات و سکناتش بر او توکل کند و در برابر قضا و قدر او سرتسليم فرود آورد و دنيا و اهل دنيا و آسايش را رها کند و حقوق بندگان را از گردن خود بردارد و برزاد و راحله و اصحاب و نيرو و جواني و مال، اعتماد نکند؛ چرا که اين‌ها ممکن است وبال و دشمن سرنوشت و مآل انسان شوند؛ زيرا هر کس در پي تحصيل خشنودي خدا باشد و به غير او اعتماد کند، آن غير، دشمنش خواهد شد، تا بداند که هيچ کس داراي حيلت و قوّتي نيست، مگر به عصمت و توفيق او.

حاجي بايد به گونه‌اي خود را آماده کند که گويي اميد بازگشت ندارد. او بايد به حسن صحبت و گشاده رويي در رفاقت، خود را بيارايد و اوقات فرايض را اهميت دهد و سنت‌هاي نبوي را پاس دارد و ادب و تحمل و صبر و شکر و مهرباني و سخاوت و ايثار را مدّ نظر قرار دهد.

حاجي بايد به آب خالصِ توبه، گناهانش را شست‌و‌شو دهد و جامة صدق و صفا و خضوع و خشوع برخود پوشد و از هر چه مانع ذکر خدا و حاجب طاعت اوست، مُحِرم گردد و تلبيه‌اش به معناي اجابتي از روي صدق و صفا و خلوص و پاکي در دعا و نيايش باشد و به دستگيرة محکم چنگ اندازد و با قلب خود، همراه فرشتگان برگرد عرش طواف کند، همانگونه که با بدنش به همراه مردم برگرد کعبه مي‌چرخد.

حاجي بايد به هنگام هروله از هواي نفس بگريزد و از حول وقوة خويش بيزاري جويد و چون به منا مي‌رود، از غفلت و لغزش بيرون رود و چيزي که برايش حلال و سزاوار نيست، تمنّي نکند و در عرفات به خطاهايش اعتراف نمايد و با خداي يگانه تجديد عهد کند و به او تقرّب جويد و در مزدلفه تقوا را بخواهد و چون بر کوه بالا مي‌رود با روح خويش تا مَلأِ اعلا عروج کند و هنگام قرباني گلوي هواي نفس و طمع را ببرد، با رمي جمرات خود را از شهوت و پستي و زشتي بپيرايد و با تراشيدنِ سر، عيوب ظاهر و باطن را از نهاد خود بتراشد و هنگام ورود به حرم، خود را در امان و محافظت معبود قرار دهد و از پيروي هواي نفس و دنباله‌روي خواسته‌ها، خود را دور سازد و هنگام دور زدن پيرامون کعبه، تعظيم صاحب خانه و عرفان جلال و سلطانش را در وجود خويش تحقّق بخشد و استلام حجر را با خشنودي به قسمت ازلي و خضوع در برابر عزت بي‌مانند خدايي انجام دهد و در طواف وداع، با ما سواي حق وداع کند، وروان و عمق جان را براي لقاي روز قيامت، به هنگام وقوف بر صفا، صفا بخشد و در مروه خود را در مرآي و منظر حق بداند و از اوصاف پاک برخوردار گردد و خود را متعهّد بداند که تا قيام قيامت برعهد خويش وفادار بماند.

حاجي بايد بداند که خداي متعال، از ميان همة عبادات و طاعات، حج را براي خود خواسته و تأکيد کرده است که بر هر مستطيعي واجب است که يک حج براي او به جاي آورد.72 و پيامبر اعظم نيز سنت‌هايي را که در مناسک افزوده، همه و همه براي توجه به مرگ و قبر و بعث و قيامت و توجه به پيشي گرفتن نيکان به سوي بهشت و وامانده شدن بدان و سقوط آن‌ها در جهنم است؛ تا اهل خرد بيدار شوند و از بيراهه به راه آيند.73

فيض پس از نقل روايت پرمحتواي مصباح الشريعه، بحث اسرار و مهمات حج را که مجموعه‌اي از انديشه‌هاي او و غزالي است و منبعي جز قرآن و سنت معصومين ندارد، به پايان مي‌رساند.

بي‌مناسبت نيست که سخن را با قصيده‌اي از ناصر خسرو ـ که حکيم الشعرايش خوانده‌اند و ترجمه گونه‌اي است از همان روايت ـ پيرامون اسرار حج به پايان بريم:

حاجيان آمدند با تعظيم

شاکر از رحمت خداي رحيم

آمده سوی مکه از عرفات

زده لبیک عمره از تعظیم

خسته از محنت بلاي حجاز

رسته از دوزخ و عذاب اليم

يافته حج و عمره کرده تمام

بازگشته به سوي خانه سليم

من شدم ساعتي به استقبال

پاي کردم برون زحدّ گليم

مرمرا در ميان قافله بود

دوستي مخلص و عزيز و کريم

گفتم او را بگوي چون رستي؟

زين سفر کردن به رنج و به بيم

تا ز تو بازمانده ‌ ام جاويد

فکرتم را ندامت است نديم

شادگشتم بدان که حج کردي

چون تو کس نيست اندر اين اقليم

بازگو تا چگونه داشته ‌ اي

حرمت آن بزرگوار حريم؟

چون همي خواستي گرفت احرام

چه نيت کردي اندر آن تحريم؟

جمله برخود حرام کرده بدي

هر چه ما دون کردگار عظيم؟

گفت ني، گفتمش زدي لبيک

از سر علم و از سر تعظيم؟

مي ‌ شنيدي نداي حق وجواب

باز دادي چنانکه داد کليم؟

گفت ني، گفتمش که در عرفات

ايستادي و يافتي تقديم

عارف حق شدي و منکر خويش؟

به تو از معرفت رسيد نسيم؟

گفت ني، گفتمش چو مي ‌ رفتي

در حرم همچو اهل کهف و رقيم

ايمن از شر نفس خود بودي

در غم حرقت و عذاب جحيم

گفت ني، گفتمش چو سنگ جمار

همي انداختي به ديو رجيم

از خود انداختي برون يکسو

همه عادات و فعل ‌ هاي ذميم

گفت ني، گفتمش چو مي ‌ کُشتي

گوسپند از پي اسير و يتيم

قرب حق ديدي اول و کردي

قتل و قربان نفس دون لئيم؟

گفت ني، گفتمش چو گشتي تو

مطلع بر مقام ابراهيم

کردي از صدق و اعتقاد و يقين

خويشي خويش را به حق تسليم؟

گفت ني، گفتمش به وقت طواف

که دويدي به هروله چو ظليم

از طواف همه ملائکيان

يادکردي به گرد عرش عظيم؟

گفت ني، گفتمش چو کردي سعي

از صفا سوي مروه بر تقسيم

ديدي اندر صفاي خود کونين

شد دلت فارغ از جحيم و نعيم؟

گفت ني، گفتمش چو گشتي باز

مانده از هجر کعبه دل به دونيم

کردي آن جا به گور مر ‌ خود را

همچناني کنون که گشته رميم؟

گفت از اين باب هر چه گفتي تو

من ندانسته ‌ ام صحيح و سقيم

گفتم اي دوست پس نکردي حج

نشدي در مقام محو مقيم

رفته و مکه ديده آمده باز

محنت باديه خريده به سيم

گر تو خواهي که حج کني پس از اين

اين چنين کن که کردمت تعليم 7 4

منابع و مآخذ

قرآن کريم

نهج البلاغه

امام خميني (1379)، تحرير الوسيله، مؤسسة تنظيم و نشر آثار امام خميني، چاپ اول.

همو (1388)، تهذيب نفس و سير و سلوک (آثار موضوعي، دفتر44) مؤسسة تنظيم و نشر آثار امام خميني، چاپ دوم.

همو (1382)، شرح حديث جنود عقل و جهل مؤسسة تنظيم و نشر آثار امام خميني، چاپ هشتم.

حر عاملي، محمد بن حسن (1386ق) وسائل الشيعه تصحيح عبدالرحيم رباني، تهران، مکتبة اسلاميه چاپ دوم.

حميدي، مهدي (1337)، بهشت سخن چاپ پيروز، چاپ دوم.

صدوق، محمد بن علي بن بابويه (1390ق) تحقيق سيد حسن موسوي خرسان، تهران، دارالکتب الاسلاميه، چاپ پنجم.

ضرابي، احمد (1388) با امام در مهماني خدا، مؤسسة پيوند با امام، چاپ ششم.

غزالي، ابو حامد امام محمد (1361) کيمياي سعادت، مرکز انتشارات علمي و فرهنگي به کوشش حسين خديوجم، چاپ اول؛.

قمي، حاج شيخ عباس (1378)، مفاتيح الجنان، انتشارات آستان قدس رضوي، چاپ ششم.

کاشاني، مولامحسن فيض (1383ق) المحج ‍ ة البيضاء في تهذيب الاحياء، تصحيح علي اکبر غفاري، قم دفتر انتشارات اسلامي، چاپ دوم.

همو (1398ق) الشافي تصحيح مهدي انصاري قمي، تهران، دارلوح محفوظ، چاپ اول.

همو (1404ق) الوافي، انتشارات کتابخانة آيت الله مرعشي نجفي.

کليني، محمد بن يعقوب (1350) الکافي، تصحيح علي اکبر غفاري، دارالکتب الاسلاميه، چاپ دوم.

مجلسي، محمد باقر (1389ق) بحارالأنوار (ج99) تهران، مکتبه اسلاميه، چاپ دوم.

مهدي زاده، مرجانه (1388) فطرت در قرآن و احاديث با رويکردي به نظر امام خميني، متين شمارة 44، صص 176 ـ 151

يزدي، سيد محمد کاظم (1380) العرو ة الوثقي، مؤسسة تنظيم و نشر آثار امام خميني، چاپ اول.

پی ‌ نوشت ‌ ها:

1. کتاب کيمياي سعادتِ وي که به زبان فارسي سليس و روان نگاشته شده، ترجمه‌گونه‌اي است از همان کتاب و به همين جهت است که فوايد و نقايص آن، در اين کتاب هم انعکاس يافته است.

2. سبط بن جوزي حنبلي در صفحة 36 از کتاب تذکرة خويش تصريح کرده است که کتاب مزبور از غزالي است. (پاورقي کتاب المحجة البيضاء ص2)

3. غزالي 1361، ج1، ص21

4. همان.

5. در تدوين اين مقدمه، از مقدمة فيض بر محجّه و مقدمة مصلح محققِ آن، مرحوم علي اکبر غفاري استفاده شده است.

6 . قال النبي(ص) : «مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَحُجَّ حَجَّةَ الإِسْلامِ فَلْيَمُتْ إِنْ شَاءَ يَهُودِيّاً وَ إِنْ شَاءَ نَصْرَانِيّاً» (المحجة البيضاء، ج2، ص145).

7. آل عمران (3) : 97

8 . در مورد خمس اجازه داده‌اند که ساليانه پرداخته شود (امام خميني 1379، ص 282).

9. غزالي 1361، ج1، ص218

10. يزدي 1380، ص687

11. کاشاني 1383ق. ج2، صص145 و 146

12. غزالي 1361ق. ج1، ص237

13. (وَ مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهاجِراً إِلَي اللهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَي اللهِ) (نساء : 100).

14. امام خميني 1388، ص203

15. ضرابي 1388، ص11

16. امام خميني 1382، ص79

17. مهدوي زاده 1388، صص172 و 173

18. «مَن حَجَّ حَجَّةَ الإسلامِ فَقَدَ حلَّ عُقدَةً مِنَ النّارِ مِن عُنُقِهِ، وَ مَن حَجَّ حَجَّتينَ لَمَ يزَل في خَيرٍ حَتّي يَموُتَ، وَ مَن حَجَّ ثلاثَ حِجَجٍ مُتَوالِيَةٍِ ثُمَّ حَجَّ أَوَلَم يَحّجِ فَهُوَ بِمَنزِلَةِ مدُمِنَ مِنَ الحَجِّ». صدوق 1390، ج2، ص 139، ح53

19. «ضَمِنْتُ لِسِتَّةٍ الْجَنَّةَ ... وَ رَجُلٌ خَرَجَ حَاجّاً فَمَاتَ فَلَهُ الْجَنَّةُ وَ...» حر عاملي 1386ق، ج8 ، ص251 ب2؛ ابواب آداب السفر إلي الحج، ح7

20. «جَعَلَهُ اللهُ سَبَباً لِرَحَمتِهِ، وَ وُصلَةً إلي جَنّتِهِ... إخراجاً للِتَّکَبُْرِ مِن قُلُوبهم وَ إسکاناً للِتَّذَلُّلِ في نُفُوسِهِم». (نهج البلاغه، خطبه 92)

21. (ذلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّيسِينَ وَ رُهْباناً وَ أَنَّهُمْ لا يَسْتَكْبِرُونَ) ( مائده : 82)

22. «أَبْدَ لَنا بِهَا الجِهادَ و التّکَبيِرَ عَلي کُلِ شَرَفٍ».

23. (وَ طَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَ الْقائِمِينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ) (حج: 26)

24. (وَ عَهِدْنا إِلي إِبْراهِيمَ وَ إِسْماعِيلَ أَنْ طَهِّرا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَ الْعاكِفِينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ)

(بقره: 125)

25. (فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنا آتِنا فِي الدُّنْيا وَ ما لَهُ فِي الآْخِرَةِ مِنْ خَلاقٍ) (بقره : 200)

26. (وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنا آتِنا فِي الدُّنْيا حَسَنَةً وَ فِي الآْخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنا عَذابَ النَّارِ \* أُولئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا وَ اللهُ سَرِيعُ الْحِسابِ) (بقره: 201 و 202).

27. «فَهَبْنِي يَا إِلَهِي وَ سَيِّدِي صَبَرْتُ عَلَي عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَي فِرَاقِكَ وَ هَبْنِي صَبَرْتُ عَلَي حَرِّ نَارِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَنِ النَّظَرِ إِلَي كَرَامَتِكَ». قمي 1378، ص113

28. غزالي 1361، ج1، ص238

29. لا تفهمنّ من لفظة النظر إلي وجه الله سبحانه حيث ما قيل في الکتاب و السّنّة و غيرها النظر بعين الرّأس و إلي الوجه کالوجوه ـ تعالي الله عن ذلِک ـ بل له معني آخر يعرفه الراسخون في العلم. کاشاني 1383ق. ج2، ص1/19

30. غزالي 1361، ج1، صص218 و 219

31. «مَا أکثَرَ‌الضَّجيِجَ وَ أَقَلَّ الحَجيجَ».

32. مجلسي 1398ق، ج99، ص258

33. غزالي 1361، ج1، ص237

34. (مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثي وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَياةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ ما كانُوا يَعْمَلُونَ) (نحل: 97).

35. نخست، ص29

36. غزالي 1361، ج1، ص238

37. «مَن أَرادَ دُنياً و آخِرَةً فَليُؤُمَّ هَذَا البيَتَ». کاشاني 1425ق. ج2، ص1124

38. «و ذلک لأنّه يکتسب بهذا السّفر المال بالتّجارة و الجاه بالعبادة و الکمال بالتجارب و الجمال بالتعارف و النزاهة بالتفنن و الثواب بالتقرب

إلي الله». همان.

39. غزالي 1361، ج1، ص239

40. (يَعْلَمُونَ ظاهِراً مِنَ الْحَياةِ الدُّنْيا وَ هُمْ عَنِ الآْخِرَةِ هُمْ غافِلُونَ) (روم : 7).

41. «هُوَ أَحَدُ الْجِهَادَيْنِ هُوَ جِهَادُ الضُّعَفَاءِ وَ نَحْنُ الضُّعَفَاءُ أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ شَيْ‏ءٌ أَفْضَلَ مِنَ الْحَجِّ إِلَّا الصَّلَاةُ وَ فِي الْحَجِّ لَهَاهُنَا صَلَاةٌ وَ لَيْسَ فِي الصَّلاةِ قِبَلَكُمْ حَجٌّ». کليني 1350، ج4، ص254، ح7

42. «الجهاد جهادان: جهاد مع العدوّ الظاهر و جهاد مع العدوّ الباطن و هو النفس، کما ورد في الحديث: أعدي عدوّک نفسک التي بين جنبيک و هو الجهاد الأکبر، کما قال رسول الله(ص) : لما رجع من بعض غزواته: رجعنا من الجهاد الأصغر إلي الجهاد الأکبر، و الحج جهاد مع النفس، لأنّها تأبي إتعاب البدن و إنفاق المال و لهذا سماه أحد الجهادين و الضعفاء هم الذين لايتأتي لهم مقاومة العدوّ الظاهر، کما ينبغي و أئمتنا(هم) کانوا کذلک و لذا قال: و نحن الضعفاء، و إنّما قلنا إنّهم کانوا کذلک، لأنّ العدوّ الظاهر کانوا يومئذٍ صنفين: صنف کانوا يدعون الإسلام و هم کانوا أکثر من أن يمکن منهم المقاومة مع قلّة الأنصار، و صنف کانوا من الکفار ولکن الجهاد معهم إنّما کان يتأتي لمن کان تابعا لأئمة الجور الغير العارفين بوظائف الجهاد و لا العاملين بها». کاشاني، 1404ق، ج2، ص41 باب فضل الحج و العمرة.

43. کاشاني 1383ق، ج2، ص199

44. غزالي 1361، ج1، ص239

45. کاشاني 1383ق، ج2، صص199 و 200

46. غزالي 1361، ج1، ص239

47. کاشاني 1383، ج2، ص200

48. غزالي 1361، ج1، ص239

49. (وَ مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهاجِراً إِلَي اللهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَي اللهِ) (نساء: 100).

50 . کاشاني 1383ق، ج2، ص200

51. غزالي 1361، 1، ص239

52 . (وَ أَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجالاً وَ عَلي كُلِّ ضامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ) (حج: 27).

53 . کاشاني 1383ق، ج2، ص201

54 . غزالي1361، ج1، صص239 و 240

55 . «كَيْفَ أَجْسُرُ أَنْ أَقُولَ «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ» وَ أَخْشَي أَنْ يَقُولَ عَزَّ وَ جَلَّ لِي: «لاَ لَبَّيْكَ وَ لاَ سَعْدَيْكَ». مجلسي 1398ق، ج99، ص182

56 . کاشاني 1383، ج2، ص202

57 . «مَنْ صَنَعَ مِثْلَ مَا رَأَيْتَنِي صَنَعْتُ تَوَاضُعاً لِلهِ مَحَا اللهُ عَنْهُ مِائَةَ أَلْفِ سَيِّئَةٍ وَ كَتَبَ لَهُ مِائَةَ أَلْفِ حَسَنَةٍ وَ بَنَي اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ مِائَةَ أَلْفِ دَرَجَةٍ وَ قَضَي لَهُ مِائَةَ أَلْفِ حَاجَة». مجلسي 1398ق، ج99، ص192

58 . «وَ مَنْ دَخَلَ مَكَّةَ بِسَكِينَةٍ وَ وَقَارٍ غَفَرَ اللهُ لَهُ ذَنْبَه‏» همان.

59 . کاشاني 1383ق، ج2، ص202

60 . «الْحَمْدُ لِلهِ الَّذِي عَظَّمَكَ وَ شَرَّفَكَ وَ كَرَّمَكَ وَ جَعَلَكَ مَثَابَةً لِلنَّاسِ وَ أَمْناً وَ هُدًي لِلْعَالَمِين‏». مجلسي 1398ق، ج99، ص192

61 . «الحَجَرُ الأسَوَدُ يَمينُ اللهِ في الأَرضِ يُصافِحُ بِها خَلقَهُ، کما يُصافِحُ الرَّجُلُ أَخاهُ».

62 . موضعي است در فاصله ميان در کعبه و حجر الأسود که حاجيان در آن‌جا دعا مي‌کنند.

63 . کاشاني 1383ق، ج2، صص202 و 203

64 . غزالي1361، ج1، ص240

65 . کاشاني 1383ق، ج2، ص204

66 . غزالي 1361، ج1، ص240

67 . کاشاني 1383ق، ج2، ص204

68 . غزالي 1361، ج1، صص240 و 241

69 . کاشاني 1383ق، ج2، صص204 و 205

70. «اشْهَدِي ذَبْحَ ذَبِيحَتِكِ فَإِنَّ أَوَّلَ قَطْرَةٍ مِنْهَا يَغْفِرُ اللهُ بِهَا كُلَّ ذَنْبٍ عَلَيْكِ وَ كُلَّ خَطِيئَةٍ عَلَيْك‏ََ». مجلسي 1398ق، ج99، ص288

71. غزالي1361، ج1، ص241

72. (وَ لِلهِ عَلَي النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً) (آل عمران: 97).

73. کاشاني 1383ق، ج2، صص207 و 208

74. حميدي 1337، صص210 و 211